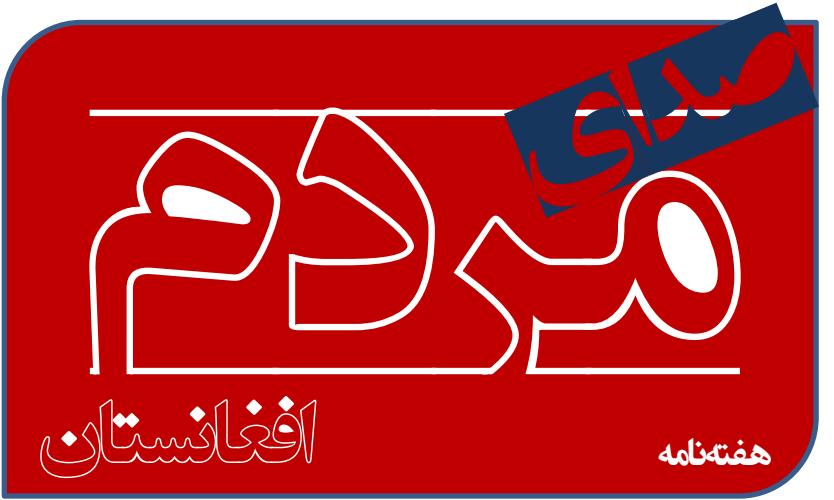


ملل متحد: باوجود بهبود در رفاه جهانی، هنوز نابرابری بر تحولات سایه افکنده است

در گزارش برنامه انکشافی سازمان ملل متحد (UNDP)، که روز جمعه در نیویارک ارائه شد، آمده است افرادی که در کشورهای پیشرفته زندگی می‌کنند، در مقایسه با آنهایی که در مناطق کمتر انکشاف یافته جهان بسر می‌برند، طور اوسط حدود ۱۹ سال عمر بیشتر دارند. طور مثال یک انسان در کشور ناروی می‌تواند طور اوسط تا سن ۸۲ سالگی برسد و از آموزش ۱۸ ساله برخوردار باشد، در حالی که در نایجریا سن یک انسان به طور اوسط تا ۶۰ سال انتظار برده می‌شود و حدود پنج سال می‌تواند تعلیم و آموزش ببیند.

در صدر فهرستی که سازمان ملل در رابطه با رفاه انسان‌ها تهیه کرده و ۱۸۹ کشور را در بر می‌گیرد، کشورهای ناروی، سوئیس، استرالیا و ایرلند قرار دارند. به همین ترتیب کشورهای افریقای نیجر، جمهوری افریقای مرکزی، سودان جنوبی، چاد و برونیدی در پایین ترین بخش این فهرست قرار گرفته‌اند. گفته شده است که رفاه انسان‌ها در مجموع در سطح بین‌المللی بهبود یافته است؛ سطح سواد بلندتر رفته و میزان عواید نیز بالاتر رفته است. بر اساس شاخص جدید سازمان ملل، در حال حاضر ۵۹ کشور در سطح بلند رفاه و ۳۸ کشور در سطح پایین قرار دارند. این در حالیست که در سال ۲۰۱۰ میلادی ۴۶ کشور در سطح بلند و ۴۹ کشور در سطح پایین رفاه بشری قرار داشتند. بر بنیاد شاخص جدید سازمان ملل در مورد توسعه جهانی، از سال ۱۹۹۰ به این طرف رفاه بشری در کل در سطح جهان طور اوسط ۲۲ درصد و در کشورهای کمتر انکشاف یافته حتی تقریباً ۵۱ درصد بلندتر رفته است. سلیم جهان، مدیر دفتر توسعه انسانی "یو. ان. دی. پی" می‌گوید: «هرچند دلیلی برای خوشبینی در قبال کاهش تفاوت‌ها وجود دارد، با آن‌هم نابرابری‌ها در رفاه بشری هنوز هم به قدر غیر قابل قبول بزرگ است». به قول وی، این مسأله امکانات انسان‌ها را محدود ساخته و مانع پیشرفت می‌گردد.



سال پنجم، یکشنبه، ۲۵ سنبله، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸

شماره ۱۹۶

چرا غزنی در آستانه سقوط قرار داده شد؟ روایت پشت‌پردهی جنگ پنج‌روزه غزنی



کعبه عبدالله غزنوی

سالانه ده‌ها مورد عملیات تصفیوی و قاطع به‌منظور سرکوب و نابودی مخالفان پلان‌گذاری می‌گردد، اما جز ضیاع وقت و مصارف هنگفت مواد و مهماتی که نفع آن به مسوولین نظامی می‌رسد، اندکی تأثیر در بهبود اوضاع نمی‌کند. سهل‌انگاری مسوولین امور و گزارش‌دهی غیرواقعی از عملیات‌ها به رهبری نظام و نتایج خیالی آن، عمده‌ترین مشکلات را به بار آورده است.

۲

یک چرخبال اردوی ملی در ولایت فراه سقوط کرد

وزارت دفاع ملی گفته است که حوالی ساعت ۸:۲۰ شب گذشته، یک هلیکوپتر نیروهای اردوی ملی، در منطقه رج ولسوالی بالابلوک ولایت فراه، مجبور به نشست اضطراری شده است. وزارت دفاع با پخش خبرنامه‌ای گفته که این هلیکوپتر برای پشتیبانی از نیروهای اردوی ملی در ولایت فراه، از ولسوالی شیندند ولایت هرات به قصد ولایت فراه پرواز کرد؛ اما در مسیر راه دچار عوارض تخنیکی گردید و نشست اضطراری نمود.

وزارت دفاع تأیید کرده که پنج تن از عمله این هلیکوپتر جان باخته‌اند. هم‌چنان گفته است که هیأت تخنیکی برای تحقیق به ساحه فرستاده شده است. اما ناصر مه‌ری، سخنگوی والی فراه به رسانه‌ها گفته است، که این چرخ‌بال در قریه "رنج" ولسوالی خاک سفید این ولایت بر اثر عوارض تخنیکی، نشست اضطراری کرده است. آقای مه‌ری افزود که چرخ‌بال پس از نشست، دچار آتش سوزی شد و انفجار کرد که منجر به کشته شدن دو پیلوت و دو نشان‌زن افغان شد.

بسته شدن دفاتر ولایتی کمیسیون انتخابات از سوی ائتلاف بزرگ ملی

ایتلاف بزرگ ملی افغانستان دروازه‌های دفاترهای ولایتی کمیسیون مستقل انتخابات را در سه ولایت کشور بست. منابع در ایتلاف بزرگ ملی افغانستان می‌گویند که هواداران این جریان سیاسی، به خاطر برآورده نشدن خواست‌های شان، دروازه‌های کمیسیون را بستند. به ساس اطلاعات منابع، دفاترهای کمیسیون انتخابات در ولایت‌های بلخ، قندهار و هرات بسته شده‌اند.

هواداران ایتلاف بزرگ ملی تأکید می‌کنند که اگر خواست‌های آنان برآورده نشوند، سایر دفاترهای کمیسیون را در ولایت‌ها نیز می‌بندند. این درحالی‌ست که قبل از این، ایتلاف بزرگ ملی افغانستان که متشکل از شماری احزاب پرنفوس در کشور است، خواست‌های شان را به‌خاطر برگزاری انتخابات شفاف در کشور ارایه کردند.

آنان بارها گفتند که دولت به خواست‌های آنان بی‌توجهی انجام داده و این عمل منجر خواهند شد تا هواداران شان دست به نافرمانی‌های مدنی بزنند.

تشکل سیاسی تنها گزینه دفاع مستقلانه است

محمد رفیق رجاء



بخش دوم

چهارم: در مرحله‌ی سیاست پس از طالبان، با حضور جامعه‌ی جهانی، رهبران هزاره برای استقرار حکومت قومی کزری، دست به هر کاری زدند. از خلع سلاح هزاره‌ها گرفته تا جنجال‌های درون قومی. برای گرفتن معاونت و بودجه‌ی شخصی، هزاره‌ها را برای "دادن رای" و "عسکری" بسیج نمودند. اما وضعیت سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها هم‌چنان رقت‌بار و بدون هیچ نقش در تعیین سرنوشت کشورش باقی ماند. ۱۰۰ سال پیش از امروز، در بدترین شرایط ممکن، "هزاره‌ها" بدون هیچ حمایت جهانی، در زمانی که ده‌ها هزار لشکر که برای آن‌ها شعار و شهید داده بودیم، به یک گروه قومی، صفحہ ۳

«جنون انسان‌کشی» و احتمال سقوط در کام فروپاشی

امیر پناهیان



شدند، که در نتیجه‌ی هردو انفجار، در کنار ده‌ها فرد ملکی، چندین کارمند رسانه‌های جان‌های شان را از دست دادند و نزدیک به ۱۰۰ تن دیگر زخمی شدند. هنوز شهروندان کابل از شوک این دو انفجار خونین، که گروه تروریستی داعش مسوولیت آن را به عهده گرفت، بیرون نیامده بودند، که ناقوس مرگ از ننگرهار بلند شد. گزارش‌های اولیه تکان‌دهنده بود و گزارش‌های بعدی تکان‌دهنده‌تر. یک روز پس از این حادثه، رسانه‌ها به تأیید مسوولان صحتی گزارش دادند؛ که قربانیان حمله‌ی انتحاری سه‌شنبه (۲۰ سنبله) در ولسوالی مومند دره‌ی ولایت ننگرهار به ۶۸ کشته و ۱۵۶ زخمی رسیده است.

در ده روز گذشته، در کنار تلفات سنگین نیروهای امنیتی در گوشه و کنار کشور، دو رخداد خونین تروریستی، رقم درشتی از افراد ملکی و غیر نظامی را به خاک و خون نشاناند و خانواده‌های زیادی را داغ‌دار کرد. یکی در کابل و دیگری در ننگرهار، ولایت شرقی کشور. در رخداد اول، که شام‌گاه چهارشنبه (۱۴ سنبله)، در یک باشگاه ورزشی واقع در غرب کابل اتفاق افتاد؛ نخست ورزشکاران هدف حمله قرار گرفت و به تعقیب‌اش در فاصله‌ی کم‌تر از یک‌ساعت در همین محل، مردم عادی و خبرنگاران که به خاطر کمک به زخمی‌ها و گزارش‌دهی از این رویداد گرد آمده بودند، طعمه‌ی انفجار دوم

صفحه ۳

گپ مردم



پس از شناسنامه‌های جعلی؛ استیکرهای

بدون تذکره چالش بعدی در برابر انتخابات؟

در حالی که تمامی نگاه‌ها به تذکره‌های جعلی و کاهش یکبارگی آمار ثبت‌نام‌کنندگان از ۹.۹ میلیون به ۷.۳ میلیون، دوخته شده‌اند، استیکرهای بدون تذکره، چالش جدی دیگری است، که در برابر انتخابات بیست‌وهشتم میزان سبزه شده است. اطلاعات تأییدناشده‌ای وجود دارد، که در بسیاری از ولایات و در بخش‌های از پایتخت، رقم درشتی استیکر، بدون موجودیت حتا تذکره‌ی جعلی، در اختیار تعدادی از نامزدان و چهره‌ها و جریان‌های سیاسی قرار گرفته‌اند. اگر این چالش واقعی باشد، که احتمال آن بسیار بالاست و نشانه‌ها و شواهد بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی و سیستم اطلاعاتی کمیسیون، درست‌بودن آن را تأیید می‌کند، در این صورت، سرنوشت تیره و تار انتخابات، به یک بُن‌بست واقعی و غیرقابل عبور روبه‌رو خواهد گردید و فاتحه‌ی مردم‌سالاری و حق تعیین سرنوشت، به تمام معنی خوانده خواهد شد.

خرید و فروش استیکر در بدل پول ناچیز در جریان روند ثبت‌نام رأی‌دهندگان، سپس چاپ و توزیع بی‌رویه‌ی شناسنامه‌ی کاغذی به مردم و در نهایت تهیه‌ی تذکره‌های جعلی و عدم موجودیت یک سیستم شفاف و جوابگو برای توحید اطلاعات و تشخیص هویت‌های اصلی از جعلی؛ چالش‌های است، که از آغاز روند ثبت‌نام رأی‌دهندگان در برابر انتخابات و نهادهای برگزارکننده‌ی آن وجود دارد. چالش‌های که بسیاری از مردم را نسبت به اشتراک در پروسه‌ی انتخابات کامل بی‌باور کرده و روند نهادینه‌شدن ارزش‌های دیموکراتیک را به بُن‌بست کشانده است. با این وصف، هرگاه اتهام موجودیت استیکرهای بدون تذکره، درست باشد، که بعید نیست؛ غایب‌ی انتخابات نه تنها پروسه‌ی مردمی‌سازی قدرت و سیاست را در افغانستان به شکست منتهی می‌کند، بلکه جهان را شوکه خواهد کرد و باور مردم را نسبت به آن چه «دیموکراسی» نام گذاشته‌اند، از بنیاد آسیب خواهد زد. وقوع چنین چیزی حرفی کمی نیست؛ عمل بنیادبراندازانه و تباہ‌کننده است، خیانت است و گردن‌کشی به خواسته‌های انسانی و برحق مردم.

واقعیت این است، که مردم افغانستان در جایی که اکنون ایستاده، یک‌شبه نرسیده‌اند. هرچند این جایگاه هم‌سرشت و هم‌گام با کجی‌ها و دردهای فراوان است و از مصائب بسیاری رنج می‌برد، اما در بستر آن امیدواری‌های نیز یافت می‌شود. هرچند ارزش‌ها سرکوب شده و به گروگان گرفته‌شده، اما در ذیل آن می‌توان راه و مسیر مطمئن، به سوی یک آینده‌ی بهتر جست‌وجو کرد. تصور این‌که، همین فرصت‌های هرچند محدود، با بی‌مسئولیتی عده‌ای از مدیران و کارگزاران غیرصادق به منافع جمعی و ملی، به باد فنا داده شود، واقعن نگران‌کننده و غیرقابل تحمل است. فراموش نکنیم، که مردم افغانستان در جایی که اکنون ایستاده‌اند، هرچند قامت شکسته و خمیده، با خون دل برای همین داشته‌های محدود تلاش ورزیده و از جان‌شان مایه گذاشته‌اند. انتخابات یکی از برجسته‌ترین این داشته‌هاست؛ هرچند تجربه‌های گذشته آن‌گونه که باید، موفق نبوده و در سال ۲۰۱۴ به ارادی جمعی مردم اهانت صورت گرفت، اما گستاخی کارگزاران تا حدی هم نبود، که حتا باور مردم‌سالارانه‌ی شهروندان را هدف قرار بدهند و آن‌قدر بی‌باکانه با ارزش‌های دیموکراتیک برخورد کنند، که ریشه‌ی این ارزش‌ها در جامعه بخشکد.

اکنون آن‌چه به عینه دیده می‌شود، وضعیت به همین مسیر روان است. اگر به اتهام‌ها به‌صورت دقیق رسیدگی نشود، اگر اتهام استیکرهای بدون تذکره، قبل از این‌که به یک چالش فراگیر و منهیم‌کننده‌ی برای انتخابات مبدل گردد، به‌صورت جدی و مسوولانه پاسخ گفته نشود؛ سرنوشت انتخابات، آینده‌ی کشور را بیشتر از هر چالش دیگر تهدید خواهد کرد و سرنوشت عمومی به سوی نامعلومی به پیش خواهد رفت. نهادهای برگزارکننده‌ی انتخابات، مسوولیت دارند، که از هر مکانیزمی که شفافیت انتخابات و ایمی ارزش‌های مردم‌سالار را تضمین می‌کند، استفاده کنند؛ تا واقعن انتخابات یک گام به جلو باشد، نه چند منزل به عقب.

چرا غزنی در آستانه‌ی سقوط قرار داده شد؟ روایت پشت‌پرده‌ی

جنگ پنج‌روزه‌ی غزنی

هم‌زمان علمیات زمینی قوای امنیتی نیز شروع شد، تا این که ستون مقاومت قوای دشمن شکست و جنگ‌جویان طالبان از شهر خارج شدند.

دلایل سقوط قسمی؛ ماجرا از کجا شروع شد؟

بر خلاف تصور عمومی؛ امینت غزنی به‌صورت ناگهانی اخلاص نگردیده، بلکه از آغاز ظهور دوباره‌ی طالبان در دوره‌ی حکومت آقای کرزی، ناآمن‌سازی غزنی در محراق توجه مخالفان قرار داشته و به مرور زمان به دلایل ذیل تحركات دشمن بیشتر شده است: ۱- از هفت نفر اعضای شورای رهبری کوپته‌ی طالبان، سه‌نفر شان از ولایت غزنی است. ۲- موقعیت شاه‌راه نمبر یک غزنی، که به طول ۱۴۰ کیلومتر از ولسوالی‌های غزنی عبورنموده و به طول ۵۶ کیلومتر غزنی را به پکتیا و پس از آن به قندهار وصل می‌نماید؛ باعث شده است، این ولایت برای گروه‌های شورشی، ارزش استراتژیک پیدا نماید. ۳- برخلاف میل کشور همسایه افغانستان (پاکستان)، در سال ۲۰۱۳، غزنی به عنوان پایتخت فرهنگی کشورهای اسلامی انتخاب شد و بودجه‌ی موسسه‌ی آیسسکو در آن به مصرف رسید. ۴- موجودیت مدارس دینی راجسترشده و واردنمودن کتاب‌های به‌نام احکام و مسائل اسلامی، که به‌صورت مغرضانه توسط استخبارات کشورهای بیرونی و حلقات افراطی در پاکستان حمایت و تحریر می‌گردد؛ به بنیادگرایی دینی و مذهب‌ستیزی در این ولایت دامن زده است. ۵- حضور فعال ساکنان ولسوالی‌های اندر، خوگیانی، واغظ، قره‌باغ، گیلان، مقر، گیرو، زنه‌خان و ده‌یک، که جایگاه‌شان در سطح رهبری امارت اسلامی و حکومت‌های محلی دوره‌ی طالبان قابل توجه بود، باعث شده است، باشندگان این ولسوالی‌ها را برای بازیابی و تکرار اقتدارشان وسوسه نمایند و آنان را جذب گروه‌های افراطی نظیر طالبان کنند. ۶- نبود مکاتب فعال و معلمین مسلکی، که بتوانند روحیه‌ی فرزندان ولسوالی‌های تحت نفوذ و تسلط طالبان را از خشونت‌پوری به‌سوی تحمل و زندگی مسالمت‌آمیز تغییر جهت دهند. ۷- ارتباط رهبری طالبان با ملا امامان مساجد و تطمیع آنان در ولسوالی‌های پشتون‌نشین، زمینه‌ی سربازگیری طالبان از داخل مردم را آماده ساخته و آنان را مسلمانان واقعی و مجاهدان اصلی معرفی نموده است. هم‌چنین ملا امامان مساجد به حاکمان مطلقه‌ی شرع، تبدیل شده که احکام آنان استیناف‌خواهی نداشته و بدون قید و شرط قابل اجرا می‌باشد.

در کنار این عوامل، متغیرهای دیگری نیز وجود دارد، که باعث شده، طالبان به نیرومندترین گروه در سطح جامعه در تعدادی از ولسوالی‌های ولایت غزنی تبدیل شوند. این موارد به‌عنوان مهم‌ترین مشکلات نیروهای امنیتی در غزنی محسوب می‌شود: ۱- هیچ‌گاه مسوولین حکومتی نخواستند، مسولیت شان را به‌سوی قانون‌مندی سوق دهند. ۲- هیچ‌گاه قوای نظامی جهت تطبیق احکام قوانین، با قاطعیت برخورد نهموده، تا مورال دشمن و بدخواهان پایین آید. در حالی که تطبیق یکسان قانون، جزء وجایب و مکلفیت‌های مسوولین و یکی از امتیازات حقوقی افراد جامعه است. ۳- سالانه ده‌ها مورد عملیات تصفیوی و قاطع به‌منظور سرکوب و نابودی مخالفان پلان‌گذاری می‌گردد، اما جز ضیاع وقت و مصارف هنگفت مواد و مهماتی که نفع آن به مسوولین نظامی می‌رسد، اندکی تأثیر در بهبود اوضاع نمی‌کند. ۴- سهل‌انگاری مسوولین امور و گزارش‌دهی غیرواقعی از عملیات‌ها به رهبری نظام و نتایج خیالی آن، عمده‌ترین مشکلات را به بار آورده است. ۵- مسوولین امور اداری و نظامی همواره سعی کرده‌اند، تا وضعیت ولسوالی‌ها و مرکز ولایت را آرام جلوه دهند و خودشان را مسلط بر اوضاع قلم‌داد نمایند. در حالی که از چند سال به این‌سو، این ولایت هرگز آرام نبوده است. این کار دستگاه امنیتی را اغفال کرده و در نتیجه به شکندگی وضعیت بیشتر دامن زده است.

این عوامل و ده‌ها عامل دیگر، زمینه‌ی رشد و تقویه‌ی دشمن را در ولسوالی‌ها فراهم ساخته و روحیه‌ی

استثمارطلبانه‌ی رهبران اقوام را در چوکات نیروی طالبان قوی‌تر و هماهنگ کرده و زمینه‌ی نفوذ آنان را به داخل شهر مهیا ساخته است/می‌سازد.

نفوذ پرنرنگ طالبان در حومه و مرکز شهر

جمع‌آوری مالیه و وجوهات اسلامی از اصناف مختلف در داخل شهر غزنی و رسانیدن شان به طالبان و بی‌توجهی ارگان‌های کشفی و اجرایی دولت، مصیبت بزرگ دیگری بود، که به جنگ پنج‌روزه‌ی غزنی منجر شد. واقعیت این است، که در دوسال اخیر، وضع امنیتی ولسوالی‌های غزنی، آسیب‌پذیرتر شده و ترورها در این شهر افزایش یافته است. شاید بارها شنیده باشید، که پوسته‌های امنیتی در ولسوالی‌های ولایت غزنی، آماج حملات تهاجمی دشمن قرار گرفته و نیروهای ارتش متحمل تلفات و ضایعات شده‌اند. این امر، سیستم سوق و اداره را به مشکل مواجه نموده و جلب و جذب سربازان را غرض اکمال کمبود قوا، کاهش داده است. ثقل وظایف امنیتی باعث پراکندگی در اجراءات قوای امنیتی گردیده و زمینه‌ی خوبی برای فعالیت‌های بیشتر دشمن فراهم نموده است. تا آن‌که اعلان آتش‌بس در ایام عید فطر راه را برای طالبان در شهر باز نمود و زمینه‌ی مفاهمه‌ی شان با حلقات هوادار و افرادی که نان به نرخ روز می‌خورند را از هر جهت آماده ساخت. با این‌که فشار بسیار زیادی بالای ولسوالی‌های جغتو، رشیدان و دره قیاق وجود داشت، اما ولسوالی مقر زمانی که آماج یک تانک مملو از مواد منفجره قرار گرفت، به ویرانه تبدیل شد و در ولسوالی اندر نیز سرک‌ها حفاری شده و راه‌های مواصلاتی با مشکلات جدی روبه‌رو شد. قوای اندکی که در مرکز غزنی مستقر بود، جهت حمایت راه‌های مواصلاتی دره‌ی قیاق و ولسوالی‌های دیگر توظیف شدند. طالبان با یک پلان بسیار منظم، با هزاران فیر مرمی ۸۲ میلی متری راکت انداز و ده‌ها نیروی چریکی را تهیه و وارد شهر شدند و صدها افراد دیگر را در شهر جابه‌جا نمودند.

خسارات جنگ

خساره‌ی جنگ میلیون‌ها دالر تخمین شده، که عامل اصلی آن طالبان است. جنگ‌جویان این گروه به هدف فشار آوردن بالای قومندانی، مارکیت و دکان‌های اطراف آن را آتش زده و به پولیس اطفائیه اجازه‌ی فعالیت ندادند. مارکیت چوب‌فروشی در حوزه‌ی سوم به‌دست طالبان حریق شد. هم‌چنین این گروه تمامی پایه‌های ارتباطی شبکه‌های مخابراتی را نابود کردند. بر علاوه خسارات مردم؛ حوزه دوم، مأموریت‌های بخش چهارم، پنجم و ششم نیز سقوط نمود. حوزه اول با مأموریت‌های بخش اول، دوم، سوم و دهم، و مأموریت‌های هفتم، ششم و هشتم حوزه‌ی سوم نیز به دست دشمن افتاد. ولسوالی‌های زنه‌خان، خواجه‌عمری، جغتو، رشیدان، خوگیانی و اجرستان نیز سقوط نمودند. در ولسوالی اجرستان اردو و پولیس تلفات زیادی داشتند. پرسونل ولسوالی‌های خوگیانی، رشیدان، جغتو، زنه‌خان و خواجه‌عمری بدون جنگ محل وظیفه‌ی شان را ترک نموده و کدام تلفاتی را متقبل نشدند

وضعیت فعلی شهر

فعلن آرامش نسبی در شهر حاکم است؛ ولسوالی‌های تخلیه‌شده، هنوز فعال نشده و پرسونل آن در شهر توظیف است. وضعیت فعلی شبیه سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ می‌باشد، که فقط شهر به‌دست دولت بوده و راه‌های اکمالاتی ولسوالی‌های جاغوری، مالستان و ناهور بسته است. از سوی هم، بیم آن می‌رود، که فاجعه تکرار شود، زیرا وضعیت هرگز عادی نیست. با این حال اما قومندان امنیه‌ی غزنی در مصاحبه‌ی اخیرش با آن که سقوط ولسوالی‌های اجیرستان و ناوه را تأیید کرد، اما بقیه ولسوالی‌ها را فعال قلم‌داد نمود، در حالی که خود می‌داند، دروغ است و همه ساکنان غزنی می‌دانند، که قومندان امنیه دروغ می‌گوید.

«جنون انسان‌کشی» و احتمال سقوط ...

خشونت چهاراندیشی نمی‌کنند، بلکه هم‌چنان درگیر بازی‌های سیاسی و به تعبیر خود شان اولویت‌های پوشالی ملی‌اند؛ در حالی‌که چه اولویتی مهم‌تر از تضمین ایمنی جان و مال مردم؟

در حالی‌که حداقل، افسار گسیختگی تروریستان و نمایش بی‌پایان خون و خشونت در کشور، روح و روان کارگزاران قدرت را متوجه این پرسش کرده باشد، که آیا بالاخره یک روزی، این کشتارها و خشونت‌ها پایان یابد یا نه؟ به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش، به طنز تلخی می‌ماند، که کم‌تر کسی حاضر اند، به آن فکر کنند و آن را بشنوند. واقعیت عینی اما این است، که نمایش خون و خشونت در نقطه نقطه‌ی کشور به‌صورت متداوم و پی‌هم با صورت‌ها و اشکال گوناگون، روایت‌گر سرنوشتی است، که به این آسانی‌ها، دست از گریبان انسان افغانستان برنخواهد داشت. وضعیت در حدی غیر قابل پیش‌بینی است، که هیچ‌کسی نمی‌داند، آینده چه می‌شود و ما به کدام سو روانیم.

در چنین یک حالتی می‌توان به سادگی ادعا کرد، که هیچ پروسه‌ای در این سرزمین دایمی و بلندمدت نیست. از باب

با وصف آن که مردم افغانستان چهلمین سال خشونت را پشت سر می‌گذارند و به تکرار نمایش خون و خشونت را تجربه کرده‌اند، اما در چند سال اخیر، این خون و خشونت‌ها تاجایی بی‌پیشینه و غیرقابل تحمل بوده، که شاید هیچ جامعه‌ی جنگ‌زده نظیر آن را در خود ندیده است. نزدیک به ۲۰۰ کشته و بیش‌تر از ۳۰۰ زخمی تنها در ده‌روز، تلفات تکان‌دهنده و وحشت‌ناکی است، که بر افراد غیرملکی این سرزمین وارد آمده است. باور چنین سناریوی برای جهان و حتا برای کسانی که خود بخشی از آسیب‌دیدگان و از شاهدان عینی رویداد بوده، سخت است. چگونه ممکن است، «انسان‌کشی» در جغرافیای به‌نام افغانستان تاجایی به یک امر معمول و اتفاق روزمره تبدیل شود، که حتا با راه‌اندازی کشتارهای دسته‌جمعی از این دست، آب از آب تکان نمی‌خورد و مردم در زیر سایه‌ی نظام به اصطلاح دیموکرات، هر روز و هر ساعت از سوی کسانی سلاخی می‌شوند، که گویا جنون «انسان‌کشی» دارند. عجیب این است، که کارگزاران قدرت نه تنها برای جلوگیری از خون و

تشکل سیاسی تنها گزینه‌ی دفاع...

اندازه‌ی اشرف غنی از طالبان، ولو جنایت‌کارترین‌اش، یعنی آن‌که از کشتار و بی‌رحمی در زندان امریکای‌ها است، حمایت نکرده بود.

اشرف غنی در قندهار در زمان انتخابات، نوید آزادی تمام طالبان را داد و بعد در مصاحبه‌ی مشهورش، پیش از انتخابات اعتراض نمود، که چرا گوینده‌ی یک زبان در زندان است. این شجاعت و صراحت او در دفاع از طالبان، جامعه‌ی مدنی افغانستان را تکان داد. اما آقای خلیلی در رقابت با محقق، از اشرف غنی نه تنها حمایت نمود، که دوستم را نیز وادار کرد تا پشت سر اشرف غنی ایستاد شود.

ششم: در باره‌ی تغییر مسیر برق از بامیان به سالنگ، اکنون که آب از آسیاب افتاده و همه‌چیز افشاء شده است، می‌دانیم، که در زمان مارشال فهیم آقای خلیلی از قصه‌ای به‌نام "توتاب"، بی‌خبر یا بی‌تفاوت بوده و اصل پروژه در آن زمان تصویب شده است. در زمان اشرف غنی و محقق مسئله‌ی تدارکاتی آن در کابینه طرح گردید، که بازم رهبران هزاره فقط پس از افشای آن و واکنش جدی مردم، به صحنه آمدند و در کنار مردم ایستادند. اما دولتیان هزاره، که محقق دلایلش را بی‌برده بیان نمود، برای "پوچک خربوزه و کش و فش" به‌زودی به یک معامله‌ی نامعلوم تن دادند. هیچ‌جای شکی نیست، که هر دو رهبر، در طول یک‌دهه‌ی اخیر، به دلیل رقابت نفس‌گیر در رهبری هزاره، همیشه منافع و موقعیت خود را بر منافع هزاره‌ها ترجیح داده‌اند. در هیچ مورد؛ نه در تثبیت موقعیت اداری، نه در جلب کمک‌های بین‌المللی، نه در ارگان‌های امنیتی و نظامی و نه در تطبیق قانون اساسی، هیچ تلاشی انجام نداده‌اند. سخنرانی محقق در محکوم‌نمودن "جنبش تبسم" و توضیح او در جنجال توتاب، بی‌برده‌ترین افشاگری بود، که در تاریخ سیاست افغانستان بی‌بدیل است. بی‌بدیل بدین معنا که؛ دادخواهی عادلانه‌ی میلیون‌ها انسان محروم را که به او اعتماد نموده بودند، به "پوچک خربوزه" و رقابت برای "کش و فش" تقلیل دادند.

اقتدار روشنفکر، نویسنده و فعال سیاسی در عرصه‌ی سیاست مردمی در "جامعه‌ی هزاره" هنوز هم، جای پای باز نکرده است. جنجال توتاب و جنبش تبسم، روزنه‌ای شد، که مردم به نسل نو و سیاست‌گران جدید، آغوش باز

مثال به روند صلح نگاه کنید؛ در جریان یک‌سال اخیر ابتکار گفتمان صلح، بارها دست به دست شده؛ گاه شورای عالی صلح پا پیش گذاشته و حرف از تدوین یک استراتژی جامع برای آغاز مذاکرات با شورشیان مخالف دولت زده و گاه رهبری حکومت به میدان آمده و بسته‌ی بالا بلند صلح را به طالبان پیشنهاد داده و تا اعلام دو دور آتش‌بس ناکام پیش رفته است. با این حال، شرایط عمومی بیش‌تر شبه وضعیت مدام یک فروپاشی است، فروپاشی در همه‌جا؛ از احتمال سقوط حکومت تا یک انارشیزم و دیگرگونی اجتماعی.

چنین شرایطی داریم ما؛ از یک سو، با گذشت هر روز نمایش خون و خشونت به یک امر معمول و روزمره تبدیل می‌شود و از جانب دیگر احتمال نیست‌ونابودشدن تمامی دست‌آوردهای سال‌های اخیر بسیار بالا است. در چنین یک وضعیتی، باید فکر شود، که برای جلوگیری از ادامه‌ی بدبختی‌ها و سدکردن روند فرسایشی سقوط در کام هرج و مرج، اقدامات فوری چیست؟ با یافتن پاسخ این پرسش شاید بتوان راهی پیدا کرد، که از مسیر آن در برابر هیولای تروریسم ایستاد و به یک عمر خون و خشونت پایان داد.

نمایند. اکنون فرصت و نوید امیدوارکننده‌ای است-که فعالان سیاسی، برای ایجاد تشکل و انسجام سیاسی سراسری، جدی‌تر عمل نمایند. نابرابری و تبعیض فقط در مسیر برق نبود و نیست، تبعیض و بی‌عدالتی در تمامیت نظام موجود، موج می‌زند. هرچند رهبران موجود و سنتی، در تبابی با حکومت فاشیستی، فضای سیاسی را در انحصار خود نگهداشته است. نادانی و بی‌اعتمادی مردم بر جنبش روشنفکری، به ناامیدی فعالان سیاسی جامعه‌ی هزاره نیز کمک نموده است. اما جنبش‌های جدید اجتماعی، اگر به همین شکل بدون ایجاد جنبش سیاسی، ادامه یابند؛ به نتیجه نمی‌رسد و بار دیگر، مردم به فعالان سیاسی و نسل جوان و سیاست‌گران کنونی، بی‌اعتماد می‌گردند. جبران بی‌اعتمادی مردم، راه دراز را می‌طلبد، راهی که مسیر بی‌نهایت پر پیچ و خمی دارد.

هفتم: اما مهم‌ترین سخن این نوشته این است که؛ با تمام مشکلات طبیعی بر سر راه فعالان سیاسی، مدنی و جنبش روشنفکری در جامعه‌ی افغانستان و نیز در جامعه‌ی هزاره؛ ایمان به فردای روشن، جسارت و صداقت برای تغییر اوضاع، در میان حلقات جامعه‌ی مدنی وجود ندارد. جنبش تبسم و جنبش روشنایی، همان گپ اصلی و دل مردم بود، که به صحنه آمد و بر رهبران سنتی بی‌اعتمادی‌شان را عریان گفتند و راه شان را از آن‌ها جدا نمودند. آگاهی جنبش تبسم و جنبش روشنایی تمامیت لایه‌های اجتماعی جامعه‌ی هزاره را فرا گرفته است، اما با تاسف که جنبش سیاسی و مدنی از تغییرات موجود اجتماعی، عقب مانده‌اند. فعالان سیاسی، با دانستن این‌که اکنون "رهبران سنتی" ماموران حکومت بیگانه و عوامل تبعیض و نابرابری اند و دیگر در روان مردم نفوذ و ریشه ندارند؛ اما خود از نظر اخلاقی و فداکاری، توان انسجام و ایجاد تشکل سیاسی را ندارند و در پی ایجاد آن نیز نیستند. بسیج مردم، بر دور خواسته‌ها و منافع آن‌ها، در جامعه‌ی هزاره، به‌دلیل تبعیض و نابرابری بی‌حد و حصر، کار آسانی شده است. کاری‌که وظیفه‌ی مردم است، به خوبی و آسانی صورت می‌گیرد. مردم همیشه آماده‌ی فداکاری و از خودگذری اند. اما ایجاد انسجام سیاسی و کار و زار سیاسی، مبنی بر استراتژی هدف‌مند که وظیفه‌ی اساسی فعالان سیاسی می‌باشد، هرگز به آن بها داده نشده است...

برگی از تاریخ

واشنگتن: حادثه‌ی یازدهم سپتامبر

و پس‌لرزه‌های آن

"امروز صبح به این منظور به اداره آمدم، تا دریابم که خبر تازه‌ای از افغانستان در مورد سرنوشت خلیلی (مشاور ارشد سیاسی مسعود)، یا وضعیت ائتلاف شمال، پس از وارد آمدن ضربه‌ی جدی و شاید هم فلج‌کننده به آن، رسیده است یا نه. به روال معمول سیستم مصوون کامپیوتری خود را فعال و ایمل‌های خود را بررسی کردم؛ سپس به قسمت مقابل دفتر رییس بخش رفتم، تا یک‌پایاله قهوه بگیرم.

دست کم پنج یا شش تن، از جمله جیم اچ، رییس بخش خاور نزدیک، آن‌جا ایستاده بودند و دستگاه تلویزیون روشن بود. چنین چیزی معمول نبود، چرا که صبح‌ها زمانی پرمشغله در اداره‌ی عملیاتی است. هنگامی‌که واشنگتن در خواب است، دفاتر ما در خارج از امریکا باز است و هنگامی‌که ما صبح به دفتر می‌رسیم، انبوهی از اطلاعات و گزارش برای بررسی، سازمان‌دهی و جواب‌گویی داریم. من هم به این گروه پیوستم و با مشاهده‌ی تصاویر صفحه‌ی تلویزیون، مبهوب و متحیر شدم. از قسمت آسیب‌دیده‌ی برج اول ساختمان مرکز تجارت جهانی، ستونی از دود سیاه به هوا برخاسته و آسمان آبی ماه سپتامبر را لکه‌دار کرده بود.

میان کسانی‌که تلویزیون را تماشا می‌کردند، نوعی سردرگمی به‌وجود آمد و افراد در حالی‌که به تلویزیون نگاه می‌کردند، به آهستگی باهم حرف می‌زدند. یک هواپیمای کوچک به ساختمان اصابت کرده است. نه، یک هواپیمای مسافربری بوده است. چگونه چنین اتفاقی می‌تواند بیفتد. ساختمان‌ها چه شدتی آسیب دیده است؟ به خاطر آوردم که یک بمب‌افگن بی-۲۵ صبح یک روز مه‌آلود در اواخر ۱۹۴۴ به ساختمان امپایر سنتیت اصابت کرد و ساختمان اگرچه به شدت آسیب دید؛ اما در مقابل انفجار و آتش‌سوزی تاب آورد. بی‌تردید ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی، به همان اندازه محکم ساخته شده بود. یک نفر از ما یادآوری کرد، که یکی از این ساختمان‌ها در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در مقابل یک حمله‌ی تروریستی مقاومت کرده بود؛ زمانی‌که یک کامیون مملو از مواد منفجره در گاراژ زیر زمینی آن منفجر شده بود.

سپس، در حالی‌که چشم به صفحه‌ی تلویزیون دوخته بودیم، هواپیمای دوم در تصویر ظاهر شد و به برج دوم اصابت و به درون آن رخنه کرد. این صحنه، همه را در اتاق تکان داد. همه‌ی ما دریافتیم، که آن‌چه در مقابل چشمان ما اتفاق می‌افتد، نه صرفاً یک حادثه‌ی تراژدیک، بلکه یک حمله‌ی طراحی‌شده و عمدی است. دوستان ما، در مرکز مبارزه با تروریسم، به‌زودی اطلاع دادند، که صبح امروز ممکن است حدود شش هواپیمای مسافربری روبرو شده باشد. به این ترتیب باید انتظار حمله‌های بیش‌تری را می‌داشتیم. به شمار افراد مقابل تلویزیون افزوده می‌شد؛ سپس ما در حالی‌که - مانند میلیون‌ها امریکایی - به تصاویر تلویزیونی چشم دوخته بودیم، در ناباوری و وحشت دیدیم، که برج اول فرو ریخت.

ترتیب رویدادها پس از آن درست یادم نمی‌آید. مشاهده‌ی صحنه‌هایی‌که به صورت زنده در مقابل چشمان ما اتفاق می‌افتاد، مرا بی‌اندازه وحشت‌زده کرده بود. زنگ تلفن روی میز منشی‌ام به صدا درآمد و وی گوشی را برداشت و به دقت گوش داد. سپس وی در حالی‌که در اطرافش به‌تدریج سکوت برقرار می‌شد، سر خود را بالا گرفته و گفت: «پنتاگون با یک هواپیمای مسافربری مورد حمله قرار گرفته است. هواپیما از جانب مسیر ۳۹۵، درست به ساختمان وزارت دفاع اصابت کرده است...»

حمله به پنتاگون به این معنی بود، که احتمال دارد تأسیسات مهم دولتی در واشنگتن دی.سی هدف حمله قرار گیرد و از این رو، این مراکز باید تخلیه شوند. تمامی پرسنل سی.آی.ای باید دفترهای خود را بسته و ساختمان را ترک می‌کردند. رفتن از پلکان طبقه‌ی ششم به سمت پایین همراه با دوستان و همکاران و ترک ساختمان در زمانی‌که بحرانی در راه بود، نمی‌توانست تجربه‌ی خوش‌آیندی باشد... هنگام بحران ما باید شدیدتر کار می‌کردیم و تخلیه‌ی ساختمان نوعی فرار بود."

منبع: مأموریت سقوط، گری شرون، ترجمه اسدالله شقایب، انتشارات مقصودی و مرکز مطالعات صلح و توسعه، چاپ چهارم خزان ۱۳۹۶، صص ۲۵-۳۷

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته نامه صدای مردم افغانستان
آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر‌دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

شماره‌ی ۱۹۶، سال پنجم، یکشنبه، ۲۵ سنبله ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی

نقد اجتماعی

فرض کنید، اگر از روز شهید این گونه تجلیل می‌شد...

یونس نگاه

فرض کنید خانه‌ی ما در افشار است. روز شهید در خانواده‌ی ما تفرقه می‌افتد. خانم‌ها که پدراش را در جنگ افشار از دست داده، در چند سال اخیر نظارش نسبت به شورای نظار و اتحاد سیاف تغییر کرده است.

سال اولی که در روز شهید دروازه‌ی ما را در افشار تک تک کردند، دیدم چند جوان کتاب و گل در دست دارند. جوانی که گل در دست داشت، گفت: "وطن‌دار سلام، ما از کمیسیون برگزاری محفل روز شهید هستیم. می‌خواهیم زخم‌های گذشته التیام بیابد، به همین خاطر لیستی از قربانیان جنگ داخلی را به‌صورت نمونه تهیه کرده‌ایم و هر سال به تعدادی از آنان سر می‌زنیم و دلاری می‌دهیم. امسال نوبت شماس است، ما شنیده‌ایم که پدر خانم شما در جنگ افشار شهید شده است. این تحفه‌ی ناچیز را بگیرد و دست خانم‌تان را به نمایندگی از ما ببوسید."

خانم‌ها پشت در گوش می‌کرد. وقتی این سخنان را شنید، از پشت یخن من گرفته، مرا کنار کشید و سیلی محکمی به صورت آن مرد جوان زد. گل را از دست‌اش گرفته لگد کرد و دروازه را محکم بست. خانم‌ها گفت: "شما چوچه‌های همان جنایت‌کاران هستید، بروید درد ما را تازه نکنید. پدر من شهید نشده، قاتلان‌اش شهید شده‌اند."

من سیاست کردم، دروازه را دوباره باز کرده، از آن جوان معذرت خواستم و گفتم دیگر این طرف‌ها نیایند.

سال بعد، دوباره تعدادی از جوانان در همان روز، صبح وقت در کوچه‌ی ما حاضر شدند و این بار خاموش و بدون تک تک کردن دروازه‌ها، کوچی ما را جارو کرده رفتند.

سال سوم، آن جوانان دو کوچی آن طرف‌تر، خانه‌ی بیوه زنی آمدند، که از جنگ افشار تاکنون خانه‌اش نیمه ویران مانده است. آنان، مبلغ پنج هزار افغانی به آن زن دادند، تا زمستان بام خود را کاه‌گل کند.

این اتفاقات دل خانم‌ها را نرم کرد. او به تدریج علاقه‌مند به این جماعت شد و پارسال باوجود اعتراض من، یک هفته قبل رفت، به هیات برگزاری محفل روز شهید نام نویسی کرد و تمام روز شهید را در کمپاین دل‌داری از قربانیان جنگ‌های داخلی و التیام‌بخشیدن به زخم‌های آن سال‌ها صرف کرد. هرچه گفتم؛ خانم! این فریب است، نرو که به دام سیاست می‌افتی. خانم‌ها پشت گوش انداخت و امسال نیز در هیات برگزاری محفل روز شهید اشتراک کرد.

او می‌گوید: وطن با کینه و نفرت آباد نمی‌شود. می‌گوید: "من غم پدر ام را فراموش نمی‌توانم، ولی تاب دیدن غم فرزندانم را نیز ندارم. این کار مردم را به هم نزدیک می‌کند و حداقل از تکرار ویرانی مجدد افشار جلوگیری خواهد کرد."

من اما، هنوز شک دارم. در روز شهید تلویزیون نمی‌بینم، سخنرانی راست و دروغ رهبران را نمی‌شنوم و در خانه، خود را مصروف آب دادن باغچه، خواندن کتاب و شستن ظرف می‌کنم. وقتی شام خانم ام می‌آید و سلام می‌کند، من به رسم اعتراض سلام‌اش را علیک نمی‌گویم. اما، از این که می‌بینم جوانان راه دیگری انتخاب کرده‌اند و از خشونت دوری می‌جویند، در دلم احساس شادی می‌کنم...

بیاتا قدر همدیگر بدانیم

جلیل تجلیل

شادی و غم، دو پدیده‌ی همزاد با زندگی آدمی است، که نمی‌توان آن‌را انکار کرد. گاهی شادی پا را پیش می‌گذارد و از یک رویداد ساده که در زندگی پیش می‌آید، سبب خوشحالی ما می‌شود و گاهی هم برعکس آن، یک اتفاق و رویداد ناخواسته، زندگی را متحول و آدمی را مغموم می‌سازد. در این میان انسان افغانستانی با در نظر داشت وضعیت کنونی و جنگ جاری در کشور، کم‌تر فرصتی برای شاد شدن می‌دهد، تا شاد باشد، شادی را تجربه کند و تأثیرات آن‌را در زندگی روزمره‌ی خود احساس کند.

البته که رویدادها و اتفاقات شادی‌بخش و شادی‌آفرین کم است؛ اما ناممکن نیست. گاهی رویدادها و اتفاقاتی پیش می‌آید، که نه تنها شادی می‌آفریند، بلکه انرژی می‌بخشد، همدلی و همبستگی در میان مردم پدید می‌آورد. یکی از این نمونه‌ها را اگر در چند سال حکومت پس از طالبان بررسی کنیم، پیروزی تیم ملی فوتبال کشور در سال ۲۰۱۳ در مسابقات جنوب آسیا است. به یقین گفته می‌توانم، که یکی از نایب‌ترین و شاید هم، تکرار ناشدنی‌ترین تجربه‌ی شادی جمعی باشندگان کابل و در مجموع افغانستان، پیروزی تیم ملی فوتبال کشور، یا بهتر بگویم؛ قهرمانی تیم ملی فوتبال کشور بود، که همه را به وجد و هیجان آورد و این شور و هیجان تا خیابان‌های عمومی شهر با رقص و پایکوبی به نمایش گذاشته شد. پیروزی تیم ملی فوتبال کشور، بهانه‌ای شد، تا مردم برای لحظه‌ای خیلی کوتاه هم که شده، به خیابان‌ها بریزند، بعضی‌ها، کینه و کدورت‌ها و ناگفته‌های سال‌های خاموشی و سکوت‌شان را در قالب رقص و پای‌کوبی، اتن و ترانه‌خوانی، شور و هیجان تبارز دهند. هیجان و شوری که نه تنها آن لحظات ناب پیروزی را شیرین ساخت، بلکه همبستگی، همدلی و حس ملت‌شدن را در میان شهروندان بیدار کرد.

شهروندان کابل پس از چندین دهه نتوانستند، چنان لحظات باهمی را فارغ از هرگونه زدوبندها، تقسیمات و باورهای رایج در درون جامعه، تجربه کنند. تمام اندوه و غم‌های نهفته را با هورا کشیدن، رقص و پای‌کوبی در خیابان‌ها، از سینه بیرون بریزند و نفس بکشند. تمام شهروندان و بالخصوص جوانان در خیابان‌ها ریخته بودند و با شور و هیله پیروزی تیم ملی فوتبال کشور را جشن گرفتند، همدیگر را در آغوش گرفتند و همه با

یک‌صدا شعارهای؛ افغانستان! افغانستان! سر دادند، شهر را درنوردیدند، رقص کردند و شادی نمودند.

از این رویداد ماندگار در تاریخ، چند سالی می‌گذرد. سال‌ها نو می‌شود، ماه‌ها، هفته‌ها و روزها یکی بی دیگری می‌آیند و می‌روند، اما از شور و شادی همگانی که یک‌بار دیگر چنان تجربه را تکرار کند، خبری نیست. در گوشه و کنار کشور، اتفاقات و رویدادهای خوشایندی پیش می‌آید، که برای باشندگان همان محل و منطقه می‌تواند شور بیافریند و شادی هدیه کند، اما از سراسری بودن که مرزها را بشکند، خبری نیست.

بعد از گذشت آن رویداد ملی، جرقه‌ی دیگری از این شورآفرینی از شرق افغانستان زده شد و مردم را به همدلی و همبستگی فرا خواند. وقتی هزاره‌ها، تظاهرات و دادخواهی داشتند؛ نگرهارای‌ها به‌شمول زنان و کودکان، همه به خیابان آمدند و شعار سر می‌دادند: «من پشتون هزاره‌ام». این لحظه در زندگی سی‌ساله‌ی من در افغانستان، یک تجربه‌ی نو، شیرین و تکرار نشدنی است. با دیدن آن جمع بزرگ از مردم در آن ولایت، با چنان همدلی و حس انسان دوستی، احساس کردم، که انسانیت هنوز زنده است و هیچ رفتاری نمی‌تواند، مانع تبارز حس انسانی آدمی‌ها در قبال یکدیگر شود. دقیق آن روز را به‌خاطر دارم و

کشتار بی‌رحمانه‌ی غیر نظامیان و افراد ملکی، اتفاق تازه‌ای نیست و نخواهد بود، اما آن‌چه که

باید از این گونه فجایع ضد انسانی درس بگیریم، همانا مقاومت در برابر افراط‌گرایی، مبارزه با

تروریسم و اندیشه‌های خشونت‌پرور است. تروریستان و جنایت‌کاران قوم و خویش نمی‌شناسند،

زبان و فرهنگ را نمی‌فهمند و به هیچ آیین باورمند نیستند، بلکه آنان فریب‌خوردگانی هستند،

که به‌عنوان ابزار در دست دیگران قرار دارند؛ خود را می‌کشند و هم زندگی انسان‌های دیگر را

به خاک و خون می‌کشاند.

تلاش آن‌ها بر این است، که با ایجاد رعب و وحشت در میان مردم، زمینه را برای رویارویی

اقوام، مذاهب و سایر گروه‌های اجتماعی فراهم سازند. در حالی که مردم افغانستان تجربه‌ی

جنگ‌های خونین قومی و مذهبی را در کارنامه‌ی خود دارند و دیگر فریب‌چنین

فریب‌خوردگان را نخواهند خورد.



آن لحظه را احساس می‌کنم، اما احساسم را در قبال آن لحظات همدلی نگرهاریان عزیز نمی‌توانستم/ نمی‌توانم بیان کنم.

از آن روز و آن اعتراض چند سالی می‌گذرد، اما وقتی فاجعه‌ی انسانی روز سه شنبه (۲۰ سنبله) در نگرهار اتفاق افتاد و آن وضعیت وحشتناک کشتار فجیعانه‌ی انسان‌ها را از طریق شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها دنبال می‌کردم، هیچ حرف و واژه‌ای که بتواند عمق آن فاجعه انسانی را بیان کند، نیافتیم. دقیقاً یک‌بار دیگر به همان چندی قبل برگشتم و یاد آن همدلی، همبستگی و حس انسان دوستی آنان افتادم. هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم، یعنی نمی‌توانستم، احساسم را بیان کنم. آن زمان با احساس سرشار از شادی و سرور، اما حالا با حس مملو از اندوه و غم، فقط می‌توانم گفت: متأسفم بر این وضعیت، که آدمی گرگ آدمی شده‌است.

کشتار بی‌رحمانه‌ی غیر نظامیان و افراد ملکی، اتفاق تازه‌ای نیست و نخواهد بود، اما آن‌چه که باید از این گونه فجایع ضد انسانی درس بگیریم، همانا مقاومت در برابر افراط‌گرایی، مبارزه با تروریسم و اندیشه‌های خشونت‌پرور است. تروریستان و جنایت‌کاران قوم و خویش نمی‌شناسند، زبان و فرهنگ را نمی‌فهمند و به هیچ آیین باورمند نیستند، بلکه آنان فریب‌خوردگانی هستند، که به‌عنوان ابزار در دست دیگران قرار دارند؛ خود را می‌کشند و هم زندگی انسان‌های دیگر را به خاک و خون می‌کشاند.

تلاش آن‌ها بر این است، که با ایجاد رعب و وحشت در میان مردم، زمینه را برای رویارویی اقوام، مذاهب و سایر گروه‌های اجتماعی فراهم سازند. در حالی که مردم افغانستان تجربه‌ی جنگ‌های خونین قومی و مذهبی را در کارنامه‌ی خود دارند و دیگر فریب‌چنین فریب‌خوردگان را نخواهند خورد.

اکنون بر همه‌ی ما شهروندان افغانستان است، که نه تنها برای پیروزشدن بر این دیو جهالت و انسان‌ستیز یک‌صدا شویم، بلکه در پی شناسایی عناصر این گروه برآمده و از تکرار هرگونه فجایع انسانی و وحشت‌آفرین دیگر نیز جلوگیری کنیم. این‌گونه حوادث و کشتارها موج‌های از خشونت‌های زودگذر، اما آسیب‌زا است، اگر خوب مدیریت نکنیم، متاثر شده و بیشتر از هم می‌پاشیم.